

Azadée Nichapour

آزاده نیشابور

# Le conte des oiseaux

VesalBookshop.com

حکایت پرندگان

Illustré par: Nathalie Novi

Traduit par: Nikou Ghassemi Esfahani

تصویرگر: ناتالی نُوی

مترجم: نیکو قاسمی اصفهانی

سرشناسه	: نیشاپور، آزاده
عنوان و نام پدیدآور	: Nichapour, Azadée
مشخصات نشر	: حکایت پرندگان/ آزاده نیشاپور؛ تصویرگر ناتالی نوی؛ مترجم نیکو قاسمی اصفهانی.
مشخصات ظاهری	: تهران: کتابسرای وصال، ۱۳۹۹.
شابک	: ۲۰ص.: مصور (رنگی)؛ ۱۴/۵×۲۱/۵س.م.
وضعیت فهرست نویسی	: 978-622-645467-4
یادداشت	: فیبا
یادداشت	: فارسی- فرانسه.
موضوع	: Le conte des oiseaux,c2001.
موضوع	: عنوان اصلی: --
موضوع	: زبان فرانسه -- کتاب‌های قرائت -- فارسی
موضوع	: French language -- Readers -- Persian
موضوع	: داستان‌های نوجوانان فرانسه-- قرن ۲۰م.
موضوع	: Young adult fiction, French-- 20st century
شناسه افزوده	: قاسمی اصفهانی، نیکو، -، مترجم
رده بندی کنگره	: PC۲۱۱۷
رده بندی دیویی	: ۴۴۸/۶۴۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۶۴۴۴۶۱۵



# VesalBookshop.com

عنوان: حکایت پرندگان

عنوان زبان اصلی: Le conte des oiseaux

نویسنده: Azadée Nichapour

مترجم: نیکو قاسمی اصفهانی

قطع کتاب: رقعی

ناشر: کتابسرای وصال

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۹

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۵۴-۶۷-۴

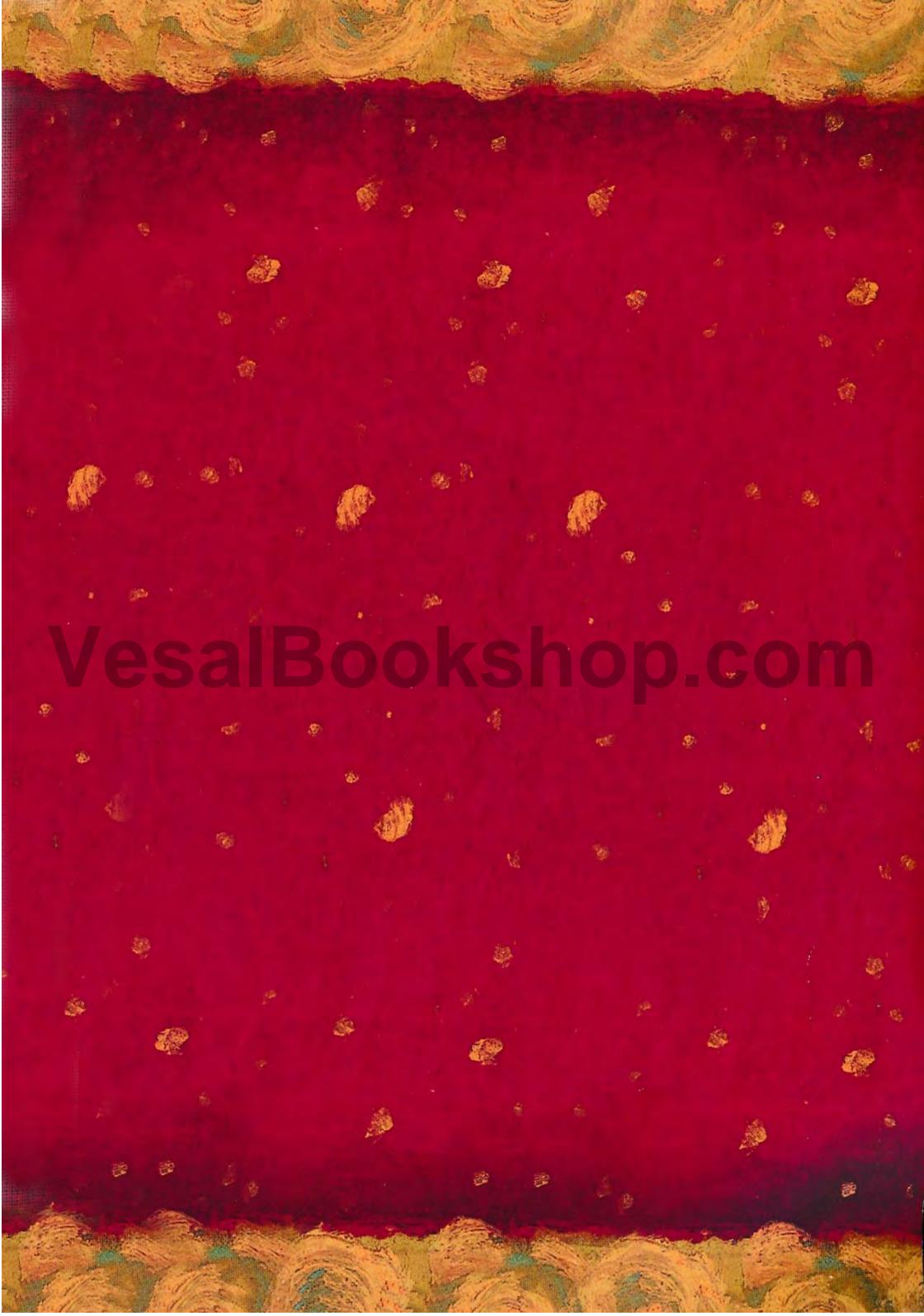
«حق چاپ محفوظ است» هر گونه کپی برداری، به صورت چاپی، یا انتشار در فضای مجازی، کاملاً ممنوع است. قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان.

مرکز بخش: فروشگاه انتشارات کتابسرای وصال

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان وصال شیرازی، پلاک ۱۹

خرید آنلاین: VesalBookshop.com

شماره های تماس: ۰۲۱۶۶۹۶۸۲۳۳-۶۶۹۵۴۶۴۸



**VesalBookshop.com**

Un beau jour, tous les oiseaux du monde se sont réunis. Ils se sont dit:

-Tous les peuples ont un roi. Il nous faut un roi!

La huppe, alors, s'est posée au milieu de l'assemblée.

-Mes amis, nous avons déjà un roi. C'est le Simorg, le meilleur, le plus parfait des oiseaux. Pour arriver chez lui, sur la plus haute montagne, le chemin est aussi long que la route qui sépare le poisson de la lune.

Il faut passer sept grandes vallées et avoir un cœur de lion pour traverser tous leurs dangers.

Qui viendra avec moi?

# VesalBookshop.com

روزی روزگاری تمام پرندگان دنیا دور هم جمع شدند. آن ها به یکدیگر گفتند:

-همه انسان ها برای خود پادشاهی دارند. ما هم به پادشاهی نیاز داریم!

پس از آن، هدهد به میان پرندگان آمد و گفت:

-دوستان، ما اکنون هم پادشاهی داریم. نام او سیمرغ است، بهترین و کامل ترین

پرندگان. برای رفتن پیش او، که جایش بر روی بلندترین کوه است، راهی بسیار

طولانی در پیش است؛ مانند مسیری که ماهی را از ماه جدا می کند.

باید از هفت وادی بزرگ گذشت و برای رویارویی با همه خطرهای بایستی شجاع

بود.

چه کسی با من می آید؟



-C'est que, chante le rossignol, je dois vous dire ... Je suis amoureux fou d'une rose. Ma rose, comment la quitter?

-Pour moi, avoue la perruche, ce qui m'intéresse, c'est de trouver une source magique. On dit que celui qui boit de son eau ne mourra jamais.

-Moi, dit le paon, je suis un étranger. Je viens d'ailleurs, de très loin ... du paradis! Oui, je suis un ami d'Adam et Ève. Mon seul désir est de retourner là où je suis né.

# VesalBookshop.com

بلبل آوازخوانان گفت:

-باید به شما بگویم که من دیوانه‌وار عاشق یک گل سرخ هستم. چگونه گل

سرخم را ترک کنم؟

مرغ عشق اعتراف کرد:

-چیزی که برای من جالب است، پیدا کردن یک چشمهٔ جادویی است. گویا کسی

که از آب آن بنوشد، هیچ‌گاه نخواهد مرد.

طاووس گفت:

-من یک بیگانه هستم. از جای دیگری می‌آیم، از جایی دور...از بهشت! بله، من

دوست آدم و حوا هستم. تنها آرزوی من این است که به جایی که در آن متولد

شدم بازگردم.



VesalBookshop.com

Le canard s'inquiète:

-Si haut, si près du soleil, il n'y a pas d'eau. Je ne peux pas vivre sans eau, moi. Non, non, non, sans eau, c'est impossible!

La perdrix rougit, toute timide:

-J'ai découvert dans ma montagne des pierres précieuses. Et maintenant, je cherche passionnément un diamant!

Le phénix, dédaigneux, hausse les épaules:

-Regardez-moi: je suis déjà parfait. Si je meurs, je renaiss de mes cendres. Qui peut en dire autant?

# VesalBookshop.com

مرغابی نگران شد:

-در آن بالا، نزدیک خورشید، آبی وجود ندارد. من نمی‌توانم بدون آب زندگی کنم. نه، نه، نه، بدون آب غیرممکن است!

کبک در حالی که سرخ شده بود، با خجالت گفت:

-من در کوه خودم سنگ‌های قیمتی پیدا کرده‌ام. و اکنون، با اشتیاق به دنبال یک الماس هستم.

ققنوس، با تحقیر شانهایش را بالا انداخت:

-به من نگاه کنید: من حالا هم کامل هستم. اگر بمیرم، باز هم از خاکسترهایم متولد می‌شوم. چه کسی می‌تواند چنین چیزی بگوید؟